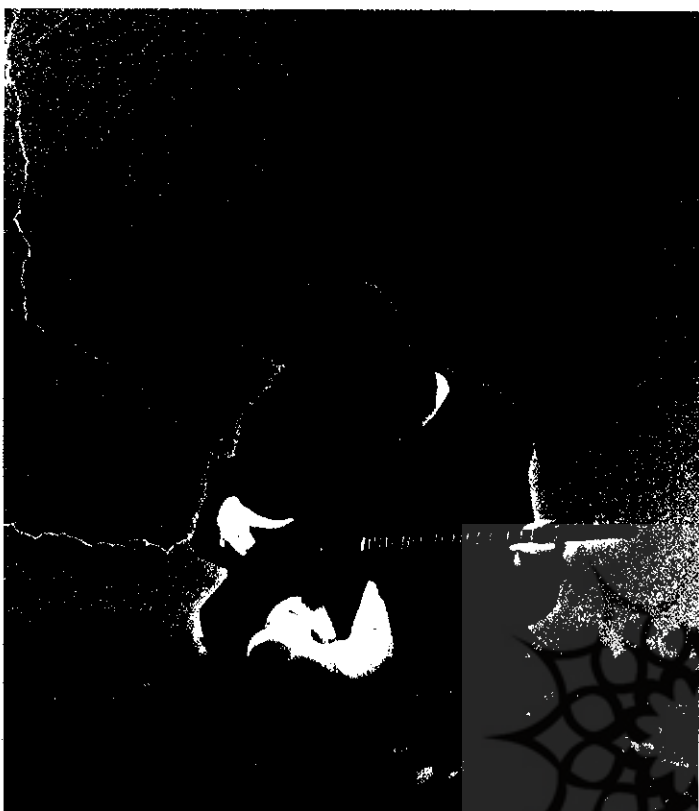


نقدی بر نمایشنامه تنبورنواز



است. برای اثبات صحت گفته‌اش دستمال حریری را که نقش چهار گل بر آن است و پس از بیداری از خواب بر پیشانی خود یافته عرضه می‌دارد. سیف (یکی از یاران تنبورنواز) می‌گوید که نقش این حریر چهار گل، داغی است بر تن مردی که روزگاری در این دیار پیک شادی بود و اینک خواب عرصات می‌بیند. سهرورد (یار دیگر تنبورنواز) می‌گوید که تنبورنواز به تشبیه تن پروران و تن پرستان برخاست و تن بهایش همین بود که هیچ‌کس تن بهایش ندانست. قیس از یاران تنبورنواز می‌خواهد که از آغاز سخن بگویند. یاران تنبورنواز، یک‌به‌یک سخن آغاز می‌کنند و از خاطرات خود می‌گویند. تنبورنواز در خاطره آنان زنده می‌شود.

تنبورنواز سهرورد و سیف را از تباهی نجات می‌بخشد و این سه، سپاهی می‌سازند از شادمانی از بهر

خلاصه پیرنگ نمایشنامه تنبورنواز

صحنه قسمتی از قبرستان را به تصویر کشیده است و مرده‌ای کفن شده در کنار قبرها دیده می‌شود. عزادارانی وارد صحنه می‌شوند که شیوه عزاداریشان سجده کردن‌ها و دست به سوی آسمان گشادن‌ها - رقصی عارفانه را القا می‌کند. (باقی نمایش گفت‌وگو میان شخصیت‌های داستان و شرح حال تنبورنواز از زبان آنان است.) سوارانی به جمع عزاداران نزدیک می‌شوند. عزاداران از اندیشه آن که با مأموران خلیفه مواجه شده‌اند پریشان می‌شوند. شمس قیس که یکی از سواران است خود را معرفی می‌کند و علت آمدن خود و همراهانش را بیان می‌کند. قیس می‌گوید که به دلیل خوابی که پس از چهل شبانه‌روز به چله‌نشستن دیده است، در جست‌وجوی مراد خود راهی آن دیار شده

جهانی که خنده از یاد برده است. سهرورد نقل می‌کند که ایشان سه تن بودند چون موالد سه گانه که در کوچه‌های زابل سه‌گانه می‌زدند. شرح داستان که بدینجا می‌رسد، قیس می‌پندارد که با جمع هرزه قومی آوازه‌خوان طرف است. می‌گوید که پیر مغانی می‌جسته که خرابات دل بدو سپارد و تنبورزن مطربکی بیش نیست. مهرک او را شتابکار می‌خواند و از او می‌خواهد که به دنباله حکایت ایشان گوش فرادهد. مهرک جریان مربوط به دعوت سلطان از سه یار شادی‌ساز را نقل می‌کند. چون تنبورنواز و یارانش در مجلس شاهی شرکت می‌جویند و با نوازندگی خود موجب شادی سلطان و یارانش می‌شوند، تنبورنواز از سلطان تقاضا می‌کند که با بیان فتوحات شاهی موجب دلشادی یاران شادی‌ساز شوند. یکی از سرداران سلطان جریان مربوط به کشتن زنی باردار و بیرون‌کشیدن جنین وی را در یکی از جنگ‌ها با آب و تاب بیان می‌کند و تنبورنواز افسرده و شیون‌کنان از مجلس شاهی خارج می‌شود.

سپس مهرک جریان آشنایی خود با تنبورنواز را نقل می‌کند. مهرک که مرتبتی والا در دانش الهی دارد دخترکی محزون است که پدر برای شادکردن او از یاران شادی‌ساز مدد می‌جوید. سخنان تنبورنواز، مهرک را متقاعد می‌کند که سه یار مطرب مقامی الهی دارند. در صحنه‌ای دیگر، قاضی عسگر از سه یار شادی‌ساز می‌خواهد که لب‌های سپاهیان خندان سازند تا شمشیر نکوتر زنند. شادی‌سازان چنین می‌کنند و سرانجام تمامی سپاهیان کشته می‌شوند. تنبورنواز پی می‌برد که نقش او و یارانش در این معرکه هم‌چون دلال‌های مرگ و محللان معرکه خلیفه بوده است. پس هفت شبانه‌روز در دشت حادثه می‌ماند و مویه می‌کند. در صحنه‌ای دیگر، تنبورنواز به واسطه دعوت آراز، به روز عید قربان، به میدان بزرگ شهر می‌رود. آراز را بر سر دار می‌بیند. آراز از تنبورنواز می‌خواهد که در مراسم اعدامش تنبور بنوازد تا همگان بدانند که در مرگ آراز،

تنبورزنی شادی‌ساز نوای خوش خواند و آراز بر سر دار شادمان شد.

در صحنه‌ای دیگر، سه یار شادی‌ساز تصمیم می‌گیرند که به جمعی طاعونی و سیل‌زده و زخمی عرصه جنگ و ویرانی ره‌آوردی از شادمانی برند. زمانی که پی می‌برند نمی‌توانند شادی‌بخش دل‌های دردمندان شوند و درمی‌یابند که مویه مردمان از زخم شمشیر سرداران شادی‌ستیز است، تصمیم می‌گیرند که در مجلس خندستان سلطان و درباریان شرکت کرده خنده حرامشان کند. تنبورنواز و یارانش سرداران سلطان را به سخره می‌گیرند و سرانجام به گورستان نفی بلد می‌شوند.

هنگامی که شرح داستان بدینجا می‌رسد، شمس قیس دستار و قبایش را به دیگری می‌سپارد و جنازه تنبورنواز را به دست خود دفن می‌کند. تنبور تنبورنواز را به دست می‌گیرد، و بر فراز قبرها رقصی عارفانه را که تداوم سیر و سلوک تنبورنواز است پی می‌گیرد.

مقدمه (تحلیلی) بر نمایش تنبورنواز

«تنبورنواز» نمایشی است با مضمونی عرفانی، پیچیده در هاله دست‌افشانی‌های شورانگیز درویشان که بعضاً به مستی از می زمینی سوءتعبیر می‌شود. «تنبورنواز» نگرشی است تغییر یافته به ظاهر و باطن؛ «تنبورنواز» بسنده‌نکردن به ظاهر و ژرف‌نگری به باطن را القا می‌کند. این درونمایه عرفانی در وجود تنبورنواز جوان و یاران دفزنش شکل می‌گیرد که رسالتشان دلشادکردن خلق است که در این میان، فقرا و حکمرانان، هر دو نزد ایشان محترم‌اند. در هر دو جمع، شمع فروز مجلس می‌گردند ولی عاقبت از هر دو مجلس غمین و اندوهناک بازمی‌آیند. نه می‌توانند زخم بیماری را از چهره محزون دخترک جذامی برگیرند و نه می‌توانند چاره‌ساز اندوه و مصیبت سیل‌زدگان باشند. غم ضعیفا

رنجشان می‌دهد و ظلم سلطان ظالم بند از بند وجودشان می‌گسلد، و سرانجام اسطوره تنبورنواز پس از مرگ وی جاودان می‌ماند. تنبورنواز و تنبورنوازاها گرچه اندک‌اند، می‌مانند تا قصه انسانیت: چگونه بودن و چگونه ماندن، به گوش نسل‌های آینده برسد. این‌که روزی روزگاری تنبورنوازی بود که از زخم‌های وجود خویش شادی می‌ساخت و خود از غم خلق می‌سوخت... و امید نسل بشر جز این نیست که شاید از میان نسل‌ها تنبورنوازی به دلسوزی و هم‌یاری برخیزند که همین خود رسالت هنرمندان جامعه است که در جست‌وجوی شادی برای خلق بستیزند.

عناصر صحنه

صحنه قسمتی از قبرستان را به تصویر کشیده است. تعدادی سنگ قبر زمینه صحنه را فرش کرده است. در پرده‌های مختلف سنگ‌های قبرگاه حکم دیوارها و پله‌های کوچک‌ها و گاه حکم کرسی جلوس سلطان و جایگاه وزرایش را دارد.

نورپردازی

نور زمینه صحنه به تناسب ماجرای نمایش در پرده‌های مختلف تغییر می‌کند. در تیرگی شام عزاداران، تیرگی شب ظلمت با رنگ آبی تیره نشان داده می‌شود. شرور و شادمانی با رنگ صورتی که نمادی از تحرک و حیات است تداعی می‌شود. هنگام شهادت سرخ‌آراز، مرد وارسته از دنیای مادی، زمینه صحنه گلگون می‌شود. هنگام رقص آهن‌گین سربازان در میدان نبرد، زمینه صحنه نارنجی می‌شود که آفتاب سوزان میدان جنگ را تداعی می‌کند.

لباس بازیگران

تن‌پوش تنبورنواز شامل جامه بلند و سپید همراه با شلوار و کفش سپید است. وارستگی تنبورنواز از

آلودگی‌های زمینی و آراستگی او به صفات و اسما حسنا با جامه سپیدش کاملاً هم‌خوانی دارد. لباس بازیگران دیگر به رنگ‌های سپید، کرم و آبی است. نکته حایز اهمیت آن‌که در نمایشی که از آغاز تا پایانش ستم، هجر، مرگ و عزاداری مطرح است اثری از رنگ سیاه نیست چرا که خلوص روحی و وجود مهذب تنبورنواز و یارانش با رنگ‌های شاد و روشن هماهنگی دارد و سیاهی و تیرگی با روان‌روشن‌آنان در تضادی آشکار است.

سیک و سیاق کلام

کلام تنبورنواز، مهرک، قیس، سهرورد و سیف زیبایی ظاهری و معنایی خاص دارد. به عبارت دیگر، فرهیختگی زبان این نمایش با بازی‌های ماهرانه و شخصیت قهرمانان آن هم‌خوانی دارد. زیبایی کلام ایشان به‌خصوص هنگام رویارویی با الفاظ زشت و ناپسند سلطان و سردارانش جلوه‌ای بارز دارد.

شخصیت‌پردازی

تنبورنواز که نام نمایشنامه از او گرفته شده شخصیت محوری این نمایش است. تنبورنواز روی سوی مقصدی الهی دارد. قصد او شادکردن نوع بشر است. او عارف کمال‌یافته‌ای است که درجه بینش و درکش ایجاب می‌کند که خواهان تعالی بشر باشد:

من که ره بردم به گنج حسن بی‌پایان دوست

صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم^۱
پس با نواختن تنبور می‌کوشد تا رنج و حرمان را پایان بخشد و زمینه را برای تکامل خلق آماده سازد. به عبارتی دیگر، اذهان بشری را از قید رنج‌رها ساخته آماده سیر و سلوک در عالم معنا کند.

شادی و شعفی که تنبورنواز از آن سخن می‌گوید به‌معنای عشرت، تنعم و شادخواری نیست و اصلاً مصداق زمینی ندارد. تنبورنواز با تنبور که سازی عرفانی است به جنگ لشکر غمان می‌رود تا مردمان را به درک

شادی حاصل از وارستگی و لذت درک حقیقت برساند. تنبورنواز به قصد غمناک کردن خلق بر نمی خیزد. کار او موعظه نیست. عارفی است که تنبور می نوازد: عارفی است مطرب؛ مطربی که عوام خبر از راز و نیاز عاشقانه او با معبود یگانه ندارند. همه او را دوره گردی پست می دانند و آن گاه که با شخصیت نجیب و معصوم او آشنا می شوند چنان به او دل می سپارند که به خالق. سهرورد و سیف را که در تباهی و اندوه غرقه اند به مهر پروردگار بشارت می دهد و آنان را در سفر به سوی خلوص، رضا و تسلیم هم سفر خویش می کند: که از بهر خود هیچ طلب نکنند و کمال دیگران را آرمان خود خوانند.

تنبورنواز شخصیتی جامع (چند بُعدی) و پویاست. تغییر او از دگرگون شدن صفات او حاصل نمی شود. تغییر او، پیامد تحول دیدگاه اوست. آن گاه که درمی یابد ظلم شاهان سیل غمناک را به سوی خلق روان کرده است، بیثنی نو می یابد که حاصل آن سلطان ستیزی است. سلاح او در این مبارزه تنبور است. این بار می رود تا سرور مجلس شاهی را درهم شکند. مرگ او حاصل خیزد اوست. نکته حایز اهمیت آن که انسانیت، پندار و کردار نیک با مرگ تنبورنواز پایان نمی یابد چرا که او تنها انسان راستینی نیست که تجلی گاه صفات الهی است. همان گونه که در بخش پیرنگ شرح آن رفت قیس که معترض او بود با مشاهده کرامات بی صفایش دل از کف بداد، لباده از دوش بیفکند، دستار بر زمین نهاد و البسه زهد ظاهر به کناری گذارد تا با ضمیری عارفانه به سوی خلق و رب سفر کند. تنبوره تنبورنواز را به دست گرفت تا مطربی شود شادی ساز.

مضمون متواتر درآمده است تکرار می کند: که «گناه ما خرد ماست.» خردی که حاصل دست یافتن به معارف الهی و انسانی و دریافتن رسالت انسانی است.

کشمکش

کشمکش در این نمایش بین تنبورنواز و سلطان، عرفان و جهل یا به عبارتی میان مظاهر هستی و نیستی در بُعد انسانی است. عاقبت پیروزشونده نهایی را عوامل معنوی معین می کنند نه معیارهای مادی. تنبورنواز به دلایل انسانی، والانت و برتر است. عرفان پویان و عاشقانه اوست که تسخیر و سحر می کند. در مقابل، سلطان و سردارانش حقیر و بی ارزش اند.

ارزیابی نوع نمایش

تنبورنواز یک غمناکه نمایشی و شخصیت محوری نمایش شخصی است با خصوصیات عالی انسانی که برتر از سایر شخصیت های نمایش است. تنبورنواز علی رغم علم فراوانش به الهیات و مهر فراوانش به خلق و خصوصیات متعالی اش دارای یک نقیصه تراژیک^۲ است که عبارت است از جهل وی به وجود انسان های بدسیرت که شادی شان حاصل است شمار ضعف است. همچنان که مشخصه اکثر نمایشنامه های تراژیک است، نمایش با مرگ شخصیت محوری داستان پایان می یابد. زبان داستان ادبی و فرهیخته است. مشاهده این نمایش احساسات ترس^۳ و ترحم^۴ را بر بینندگان چیره می کند و تزکیه^۵ بینندگان را به دنبال دارد.

پی نوشت ها:

۱. از دیوان حافظ

2. Tragic Flaw
3. Fear
4. Pity
5. Catharsis

نماد

آراز - مرد تنبورنواز - نمادی از شمس تیریزی برای مولانا شاعر عارف ایرانی است. آراز - مردی از خطه آذربایجان - پیامی را که در اکثر آثار هنری به صورت یک